



حمله به زبان فارسی | قسمت سوم

فتح بدون گلوله

این سومین قسمت از پرونده «زبان فارسی» است. در دو قسمت قبل، از نقش حیاتی زبان در شکل‌گیری تاریخ و فرهنگ کشورها گفتیم. نقطه آغاز غلطنویسی را در کشور خودمان بررسی کردیم و به اینجا رسیدیم که این‌ها هست و این‌ها، همه نیست! باید پای چیزهای دیگری هم وسط باشد. در این قسمت، می‌خواهیم دم خروس را پیدا کنیم!

فرض کنید شما یک قلدر طماع هستید، اما در مقیاس جهانی؛ فارسی ساده‌اش می‌شود «یک کشور استعمارگر». حالا شما می‌خواهید یک کشور را به سلطه خودتان درآورید، اما بدون شلیک یک گلوله. چطور این کار را می‌کنید؟

بعضی چیزها را بارها باید تکرار کنیم؛ مثلاً، اینکه هر آنچه داریم از خداست و برای داشتنش باید او را شکر کنیم. آقا این موضوع را به عنوان اولین نکته فرمودند: «عزیزان من! نخبگی یک نعمت الهی است، اول چیزی که در ذهن شما قرار می‌گیرد این باشد که این نعمت را شکرگزاری کنید. این وظیفه همیشگی است.»

اگر استعمارگر سیاسی باشید حتماً باید به زبان آن کشور فکر کنید. حتماً باید بدانید اگر موفق شوید مردم یک سرزمین را به حفظ زبانشان بی‌تفاوت کنید، نصف راه استعمار را رفته‌اید؛ چرا؟

چون بی‌تفاوتی به زبان مادری، مسیر را برای بیگانگی با پیشینه و فرهنگ هر ملتی باز می‌کند؛ چون غفلت از حفظ زبان، درست مثل غفلت از مرزهای یک کشور است. مردمی که عرق ملی به زبانشان نداشته باشند، کم‌کم به دیگر عناصر مهم ملی، مثل فرهنگ، هنر و تاریخ کشورشان هم بی‌تفاوت خواهند شد.

وقتی سرگذشت استعمار را مرور می‌کنیم، می‌بینیم هر جا سلطه‌جویان موفق شده‌اند مردمی را با زبان مادری‌شان بیگانه کنند، تثبیت فتح برایشان به شکل چشم‌گیری آسان‌تر بوده؛ مثلاً؟...

هند، سرزمینی که سال‌ها مستعمره انگلستان بوده. هند سرزمینی پهناور است که به‌خاطر تنوع ادیان و فرهنگ و رسوم، در دنیا آن را به نام «کشور هفتاد و دو ملت» می‌شناسند. مردم این کشور با وجود همه تفاوت‌هایشان، هزار سال در تمام منابع علمی و رسمی تاریخی‌شان یک زبان ملی داشتند: «فارسی». از زمان غزنویان، زبان فارسی وارد هند شد و مردم این کشور چنان شیفتگی و علاقه‌ای به آن نشان دادند که به‌سرعت تبدیل به زبان رسمی کشور شد. درست مثل ایران خودمان، لهجه‌ها و گویش‌های متفاوتی در این سرزمین وجود داشت، اما فارسی، قرن از پی‌قرن، زبان رسمی این مردم بود و آن را گرامی می‌داشتند.

شاعران هم خیلی زود برای تعمیق این زبان فاخر، دست‌به‌کار شدند. سبک هندی در شعر فارسی، حاصل همین تلاش بود که امیرخسرو دهلوی و بیدل دهلوی در ابداعش دست داشتند. وارد بخش تاریخ داستان می‌شویم: سال ۱۸۳۲. وقتی انگلیس، هند را مستعمره خودش کرد، مردم را واداشت زبان انگلیسی را یاد بگیرند. خیلی از هندی‌ها، مقابل انگلیسی‌ها اجازه نداشتند به زبان فارسی یا زبان بومی روستاهای خودشان حرف بزنند. کم‌کم جبری بر سر کشور سایه انداخت که همه را وادار می‌کرد انگلیسی را یاد بگیرند. شاید تصور کنید این یک اتفاق سازنده برای هندی‌ها بوده. شاید بگویید خب، امروز زبان بین‌المللی انگلیسی است و چه خوب که حتی شده به اجبار، هندی‌ها انگلیسی را یاد گرفته‌اند.

اصلاً این طوری در عرصه علمی هم راحت تر می توانند حرف بزنند. باز هم خبر بد! این فقط ظاهر ماجراست. در باطن امر، این اتفاق، راه تثبیت استعمار را برای سلطه جوها، خیلی آسان کرد. استعمارگر پیر، زبان مردم هند را از آن ها گرفت و کاری کرد که به زبان مادری شان حس عقب ماندگی و کهنگی داشته باشند. این در حالی بود که همه کتاب های علمی، فرهنگی و تاریخی هند اغلب به زبان فارسی نوشته شده بود. بیگانه سازی مردم هند با فارسی، منجر به قطع اتصال این مردم با علم کهن سرزمین خودشان شد. بعد، استعمارگر پیر، به آسانی و به آرامی، فرهنگ و باورهای خودش را در ذهن مردم هند تزریق کرد. انگلیس کاری کرد که زبان فارسی که یک هزاره زبان اصلی هندی ها بود، یک زبان بیگانه تلقی شود!

و زبان انگلیسی که تنها چند سال بود با سیلی استعمار در دهان مردم چپانده شده بود، زبان رسمی و مترقی قلمداد شود! چند سال بعد، مردم هند با نسلی مواجه شدند که هیچ ارتباط، دانش یا شناختی از زبان فارسی نداشت و همه آرمانش این بود که هرچه بیشتر، شبیه اربابان انگلیسی خودش باشد. این نسل، دیگر خبری از آن فرهنگ غنی بومی اقلیم خودش نداشت. با خودش و وطنش و ملتش بیگانه بود. ریشه اتصالش به وطنش قطع شده بود. آدم بی‌وطن، بهترین طعمه برای استعمارگرهاست.

حالا اگرچه سال‌هاست متفکران و اندیشمندان هندی دارند برای احیای سنت‌های کهن خودشان تلاش می‌کنند، اما ردپای پررنگ استعمار در زبان، پوششش، اندیشه و هنر مردمشان، به این آسانی‌ها پاک نخواهد شد.

زبان فارسی، قدمتی به بلندای هزاره دارد. دورترین نیاکان ما به همین زبان با هم معاشرت می‌کردند. شعر، داستان، موسیقی، خوش‌نویسی، معماری، حتی صنایع دستی ما با این زبان پیوند خورده. سده‌هاست که زبان رسمی کشور ما فارسی است و در دنیا ما را با نام «فارسی‌زبانان» می‌شناسند.

در طول تاریخ، قدرت‌های استعماری، بارها به ایران حمله کرده‌اند. آن‌ها همواره مترصد فرصتی بوده‌اند تا از منابع غنی زیست‌محیطی ایران و از خاک ارزشمند آن سوءاستفاده کنند.

دوره‌ای تلاش می‌کردند «فرنگ‌رفته‌ها» را مردم متجدد معرفی کنند؛ مردمی که کلمات فرانسوی را پرشمار، وارد زبان فارسی کردند (معروف‌ترین مثالش همین «مرسی» برگرفته از «مقسی» فرانسوی‌هاست که سر زبان‌ها هم مانده).

در دوره‌ای دیگر تلاش می‌کردند تا می‌توانند، کلمات و اصطلاحات انگلیسی را وارد زبان فارسی کنند. این دوره تا همین امروز، کش آمده.

زبان‌ها پویا هستند. آن‌ها با هم دادوستد می‌کنند. ما از زبان‌های دیگر کلمه می‌گیریم و به آن‌ها کلمه می‌دهیم و این در درازمدت، باعث رشد ظرفیت زبانی ما می‌شود، اما چیزی که داریم از آن حرف می‌زنیم، خیلی فراتر از یک دادوستد طبیعی است. این یک «حمله» است، حمله برای تصرف یک زبان، حمله برای تخریب یک زبان، برای بی‌اعتبارکردنش، برای کم‌ظرفیت به نظر آمدنش. این صدای خش‌خش جوییدن ریشه‌های یک ملت است که از لانه موش‌ها به گوش می‌رسد.

در قسمت بعد، درباره این نبرد خاموش، درباره این صدای شوم، بیشتر با هم حرف می‌زنیم.